

## نقد کتاب

### *Phenomenology and Mysticism*<sup>1</sup>

یحیی صولتی\*

#### چکیده

این جستار، به نقد و بررسی کتاب پدیدارشناسی و عرفان اثر آنتونی. جی. استاین‌باک (Anthony j. Steinbock) می‌پردازد.

نویسنده در این کتاب سعی نموده تا بر اساس روش پدیدارشناسانه و با کمک گرفتن از مفاهیمی همچون: «بدهت»، «تأویل پدیدارشناسی» و «قصیدت»، به تبیین تجارب دینی (religious experiences)، و تجارب عرفانی (mystical experiences)، بپردازد.

دغدغه اصلی استاین‌باک، بررسی تعامل و کنش متقابل بین پدیدارشناسی و الهیات است تا بر این اساس، بین طیف گسترده‌ای از باورهای دینی و مسائل فلسفی، همچون: «بدهت» (Evidence)، «فردیت» (selfhood)، و «غیریت» (otherness)، پیوند و ارتباط برقرار نماید.

این در حالی است که تذبذب دیدگاه فکری استاین‌باک، عدم قدرت تحلیل کافی، تناقض‌گویی و... موضع‌گیری وی را در این کتاب سست نموده است. علاوه بر این، کتاب، دارای اشکالات محتوایی و نگارشی بوده که این عدم انسجام، به عنوان نقطه ضعف جدی تلقی می‌گردد.

**کلیدواژه‌ها:** بدهت، پدیدارشناسی، تجربه‌ی دینی، استاین‌باک، تجربه‌ی عرفانی، امور بدیهی.

#### ۱. مقدمه

پدیدارشناسی، عنوان دانشی است که سیر تاریخی و فراز و نشیب‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته است. گرچه در اوایل قرن نوزدهم، «پدیدارشناسی را نخستین بار

\* استادیار مدعو دانشگاه آزاد اسلامی کرج (دکتری فلسفه تطبیقی). solati\_yahya@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱

یوهانس هانریش لامبرت به کار برد» (خسروپناه، ۱۳۸۵، ص ۷۷). اما این دانش سابقه-ی طولانی‌تری دارد؛ به گونه‌ای که قدمت تاریخی آن به زمان افلاطون برمی‌گردد. با این حال، از تفکر افلاطون در دوران قدیم گرفته تا تفکر هیوم، کانت، هگل و دیگران در دوران جدید، پدیدارشناسی سرنوشت مختلفی پیدا نموده است و در شاخه‌های مختلفی علمی همچون: دین، تاریخ، جامعه‌شناسی، حقوق و... به کار رفته است. به عنوان نمونه، «پدیدارشناسی در از آن حیث که در حوزه‌ی دین به کار می‌رود با دو رهیافت روبرو است: کلاسیک و هرمنوتیک» (خاتمی، ۱۳۸۲، ص ۶۵).

نکته‌ی مهمی که در این جا باید متذکر بیان آن شویم این است که دانش پدیدارشناسی، از همان ابتدا تا اواخر قرن نوزدهم، خاستگاه فلسفی دارد؛ اما از اواخر قرن نوزدهم به بعد است که این دانش وارد عرصه‌ی دانش‌های دیگری همچون: دین، سیاست، حقوق، جامعه‌شناسی و ..... می‌گردد.

به موازات بسط و گسترش فلسفه‌ی هوسرل و توسعه و تعدیل مفهوم پدیدارشناسی از سوی متفکران بعدی (به ویژه هایدگر، ژان پل سارتر و موریس مرلوپوتتی)، دلمشغولی‌های پدیدارشناسی به ورای بنیادهای منطق، علم و معرفت گسترش یافت و معنای تجربه‌ی انسان و اهمیت آن برای واقعیت اجتماعی را نیز در بر گرفت. اگزیستانسیالیسم و مکتب‌های بعدی (ساختارگرایی و پس‌ساختارگرایی)، پدیدارشناسی را از حوزه‌ی ریاضیات و علوم به حوزه تحلیل‌های اجتماعی کشاندند. (امیری، ۱۳۸۸، ص ۹).

با این وصف، آنچه پدیدارشناسی را به عنوان یک مکتب معرفی نموده و به آن ساختار فلسفی خاصی بخشیده است، مساعی ارزشمند هوسرل بوده که این دانش را وارد عرصه‌ی جدیدی نموده است. هدف هوسرل از دانش پدیدارشناسی «تبدیل آن به علمی به راستی خودمختار که به لطف بداهت‌های نهایی برخاسته از خود سوژه تحقق یافته باشد» (هوسرل، ۱۳۸۱، ص ۳۷).

بر این اساس، پدیدارشناسی «در حقیقت نوعی علم به ذات است زیرا اگر قرار است همه چیز بر بداهت یقینی و امور ضروری استوار باشد تنها بر ذوات و حیثیت ماهوی اشیاء اعتماد باید کرد» (ریخته‌گران، ۱۳۸۰، ص ۱۹۶).

با توجه به این امر، مهم‌ترین مسئله‌ی پدیدارشناسانه‌ای که در این جستار مورد بررسی قرار می‌گیرد، مسئله‌ی «بداهت» است که از شاخصه‌های اصلی معرفت‌شناسی و از پارامترهای وزین در ارزیابی وثاقت و اتقان یک دیدگاه به شمار می‌رود.

بدین ترتیب، «بدهت» از یک سو، تداعی گر رویکرد مبنایابی است تا باورهای پایه را از حیث «صدق» و «توجیه» مورد اثبات قرار دهد و از سوی دیگر، بیانگر توصیف پدیداری «امور بدیهی» است تا مواضع معرفت‌شناسی آن‌ها را از حیث «وضوح» و «صراحت»، تثبیت نماید. بنابراین، بدهت، اهمیت زیادی در دانش پدیدارشناسی دارد و نقش عمده‌ای را در این دانش ایفا می‌کند، به گونه‌ای که هوسرل نیز، «در کتاب منطق صوری و استعلایی اهمیت اصل بدهت را برای پدیدارشناسی آشکارا شرح می‌دهد» (هلد، ۱۳۹۰، ص ۹).

اینک، استاین‌باک نیز، به مسئله‌ی «بدهت» توجه خاصی نشان می‌دهد و تقریباً آن را در مرکز و کانون پدیدارشناسی خود قرار می‌دهد. بدین ترتیب، وی به عنوان یک پدیدارشناسی مشهور، درصدد برآمده تا ضمن واری تجارب دینی و عرفانی و نشان دادن تمایز و تحدید بین این تجارب، ارتباط آن‌ها را با مسائل فلسفی آشکار نماید و از این حیث، به تحلیل و تبیین پدیدارشناسانه‌ی این امور پردازد.

ضرورت ورود به مبحث پدیدارشناسی و دلیل پرداختن به آن در این پژوهش، از یک طرف، به حوزه‌ی علائق و تخصص استاین‌باک برمی‌گردد که مدعی قلم‌فرسایی در آن شده است و از طرف دیگر، به تجانس مبحث «بدهت» با مسائل اساسی پدیدارشناسی مربوط می‌شود که ناگزیر، ما را به سمت و سوی این موضوع رهنمون ساخته است.

بر این اساس، جستار حاضر، می‌کوشد تا ضمن مطالعه‌ی دقیق کتاب «پدیدارشناسی و عرفان»، نقاط قوت و ضعف این کتاب را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

## ۲. معرفی کلی اثر

این اثر، در قالب یک کتاب چاپ شده است و از جمله آثار مهم آنتونی جی. استاین‌باک به شمار می‌رود که عهده‌دار تبیین و بررسی ارتباط بین «پدیدارشناسی و عرفان» شده است.

استاین‌باک، (استاد فلسفه در دانشگاه ایلی‌نویز جنوبی (Southern Illinois)، از شهر کاربندیل (Carbondale)، واقع در ایالت پنسلوانیای امریکا (city in Pennsylvania of U.S.A)؛ است. وی از اساتید معاصر فلسفه محسوب می‌شود. تخصص اصلی استاین‌باک، در حوزه‌ی پدیدارشناسی است؛ چنان‌که در سال ۲۰۰۹، موفق به دریافت جایزه‌ی پدیدارشناسی ادوارد گودوین بلرد (Edward Godwin Ballard)، گردید.

همان‌طوری که از عنوان کتاب «پدیدارشناسی و عرفان» پیداست، دغدغه‌ی اصلی مؤلف کتاب، حول این دو مسئله (یعنی پدیدارشناسی و عرفان)، متمرکز شده است. این اثر، از یک مقدمه، هشت فصل، یک گزارش پایانی، واژه‌نامه (اعلام)، و همچنین کتاب‌نامه تشکیل شده است.

عناوین فصل‌های کتاب عبارتند از:

فصل اول: «قلمروی تجربه‌ی دینی و عرفانی» (The Religious and Mystical Shape of Experience).

فصل دوم: «سنت ترسا از آویله و عرفان عابد (عبادی)» (St. Teresa of Avila and Mysticism of Prayer).

فصل سوم: «ربای داویر و عرفان اکستازی (برون‌شد)» (Rabbi Dov Bear and Mysticism of Extasy).

فصل چهارم: «روزبهران باقلی و عرفان نامستور» (Ruzbihan Baqli and Mysticism of Unveiling).

فصل پنجم: «امور بدیهی در تجربه‌ی دینی» (Matters of Evidence in Religious).

فصل ششم: «تجلی و استرداد» (Epiphany and Withdrawal).

فصل هفتم: «فردگرایی» (on Individualism).

فصل هشتم: «بت پرست» (Idolatry).

این اثر، در ۳۱۰ صفحه تنظیم شده است و در بین آثار نویسنده، در درجه‌ی اول از اهمیت قرار دارد.

### ۳. نقد و تحلیل خاستگاه اثر

این اثر، دارای خاستگاه فلسفه‌ی قاره‌ای بوده که در ذیل دانش پدیدارشناسی و فلسفه‌ی دین قرار می‌گیرد. از آنجایی که تخصص اصلی نویسنده، پیرامون دانش پدیدارشناسی است؛ از این حیث، موضع‌گیری نویسنده باید از همان ابتدا آشکار و مشخص گردد.

با این وصف، آنچه که در این اثر دیده می‌شود، عدم موضع‌گیری خاص نویسنده است که هر چند در جای خود ممکن است به عنوان نقطه قوت و امتیازی محسوب شود، اما از نگاه کلی، می‌تواند به عنوان یک نقطه ضعف به شمار رود.

به هر حال، آنچه را که از این اثر انتظار می‌رود، پیش‌درآمدی کافی بر دانش پدیدارشناسی و اشاره به سیر تاریخی این دانش، مراحل تاریخی شکل‌گیری و تکون آن و همچنین اشاره به فراز و نشیب‌هایی است که در دوران جدید (فلسفه‌ی جدید بعد از دکارت تا دوران معاصر)، طی نموده است؛ این در حالی است که در این اثر، اشاره لازم و مقتضی به این مسئله نشده است که این امر، نقطه ضعف دیگری در باب کتاب حاضر به شمار می‌رود.

علاوه بر این، عنوان کتاب، بر روی دو موضوع کلی تأکید نموده، در حالی که در محتوا، چندان به این مسئله توجه کافی نشده است و از این حیث، بین عنوان کتاب، با فهرست مطالب، انسجام و نظم منطقی خاصی دیده نمی‌شود.

پیش‌فکری و تذبذب نویسنده و نوسان فکری وی در پرداختن از یک موضع - گیری به موضع‌گیری دیگر، دیدگاه او را با چالش جدی مواجه ساخته است. به عنوان نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

استاین‌باک، با تأکید بر تحدید و افتراق بین تجارب دینی از تجارب عرفانی، کوشیده است تا قلمرو هر یک از آنان را کاملاً مشخص نماید؛ اما در عمل، آنچه را که می‌بینیم، برخلاف سعی و اهداف نویسنده است؛ (زیرا آنچه از دیدگاه استاین‌باک، استنباط می‌شود این است که وی، علی‌رغم تلاش در تفکیک بین این تجارب و تأکید بر تجارب عرفانی، عملاً تجارب عرفانی را در ذیل تجارب دینی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، عملکرد استاین‌باک در خصوص این تجارب به گونه‌ای است که ناخواسته، تجارب عرفانی را در ذیل تجارب دینی قرار می‌دهد).

علاوه بر این، استاین‌باک سعی می‌کند تا با زدن بر چسب «وهمی بودن» یا «غیرقابل اعتماد بودن» بر تجارب دینی،<sup>۲</sup> دیواری محکم بین این دو نوع از تجارب را بنا نهد؛ اما در واقع، دیوار ساختگی استاین‌باک، با کوچکترین تلنگری تخریب می‌شود؛ چراکه وی در این زمینه، ملاک روشنی برای این گونه از تمایزات ارائه نمی‌دهد.

بنابراین، آنچه را که استاین‌باک، به عنوان تجارب عرفانی معرفی می‌کند، می‌توان آن‌ها را در ذیل تجارب دینی مورد همپوشانی قرار داد.

هدف اصلی استاین‌باک در باب مذهب (تجارب دینی)، این است که با تمرکز بر مفاهیم «تجلی» (epiphany)، و «تعیین دادگی بی‌واسطه» (vertical givenness)، به ابعاد عمیق‌تری از تجربه‌ی دینی دست یابیم.<sup>۳</sup> از این حیث، وی در ذیل تجربه‌ی دینی، غالباً

بر روی مفهوم «تجلی» تمرکز می‌یابد و آن را به عنوان «تعیین‌یافتگی بی‌واسطه»، در تمام ابعاد تجربه‌ی دینی، جاری و ساری می‌داند.<sup>۴</sup>

می‌توان اذعان نمود که چنین برآیندی، ناشی از دغدغه‌ی اصلی استاین‌باک بوده که در آن، نگرانی خود را در خصوص بررسی تعامل و کنش متقابل بین پدیدارشناسی و الهیات نشان داده است. نگرانی‌ای که معطوف به ارتباط بین طیف گسترده‌ای از باورهای دینی و مسائل فلسفی، همچون: «بدهت»، «فردیت» و «غیریت» است.

#### ۴. علت انتخاب اثر

دلیل پژوهشگر در انتخاب این اثر، به علاقه و حوزه‌ی تخصص آن در باب پدیدارشناسی برمی‌گردد که از این حیث، علاقمند به نقد این کتاب بوده و آن را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. همچنین، عرفان و نحوه‌ی ارتباط آن با دانش پدیدارشناسی، مسئله‌ی دیگری است که کنجکاوی پژوهشگر را در این زمینه برانگیخته است.

علاوه بر این، یکی دیگر از حوزه‌های مورد علاقه‌ی نگارنده، فلسفه‌ی دین است که بر این اساس، با مشاهده‌ی عنوان کتاب، بی‌درنگ به انتخاب این اثر مبادرت نموده است.

#### ۵. نقد شکلی اثر از جهت مؤلفه‌های چهارده‌گانه‌ی جامعیت صوری

(پیشگفتار، بیان هدف اصلی اثر، مقدمه، فهرست مطالب، جدول و تصویر و نمودار و نقشه، اهداف درس، خلاصه‌ی فصول، جمع‌بندی (خلاصه‌ی کلی کتاب)، نتیجه‌گیری و پیشنهادها، تمرین و آزمون‌ها (پرسش‌ها)، معرفی منابع برای مطالعه در هر فصل، پیشنهاد پژوهش در هر فصل، انواع نمایه، کتاب‌شناسی)، بدین ترتیب مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد:

کتاب، دارای پیشگفتار و مقدمه‌ی کلی، بیان هدف اثر، فهرست مطالب، جمع‌بندی، کتابنامه (منابع)، فهرست اعلام (نمایه) و واژه‌نامه است؛ اما با این وصف، کتاب حاضر، فاقد جدول، نمودار، نقشه (که البته ضرورتی هم ندارد)، معرفی منابع پیشنهادی، خلاصه فصل و پرسش است.

## ۶. نقد و تحلیل کیفیت چاپی و فنی اثر

( طرح جلد، حروف نگاری، صفحه‌آرایی، کیفیت چاپ، صحافی، قطع کتاب، اغلاط چاپی) از حیث، حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی، کیفیت چاپ، طرح روی جلد، قطع کتاب (وزیری)، مناسب است. از جهت اغلاط چاپی نیز، به جز موارد اندکی مانند: اغلاط چاپی در ص ۸۹، که در واژه‌ی «Ramadan» (ماه رمضان)، به جای کلمه‌ی «Z»، از کلمه‌ی «d» استفاده شده است. (البته شاید در زبان انگلیسی نیز، تاکنون این واژه را به اشتباه به صورت «Ramadan» می‌خوانند). یا بعضی از واژگان و اصطلاحاتی که به شکل نامأنوسی ترکیب شده‌اند؛ مانند واژه‌گان ترکیبی: «multifaceted» در ص ۱۱۷؛ «modalization» در ص ۱۱۹؛ «good-in-itself-for-me» در ص ۱۹۳؛ واژه‌های «thisness» و «umwelt» در ص ۱۷۹؛ اصطلاح ترکیبی «origin-originating» در ص ۲۳۶، یا واژه‌ی ترکیبی «De-Limitation» در ص ۲۴۱ و همچنین واژه‌ی ترکیبی «despiritualization» در ص ۲۴۱، اغلاط چاپی دیگری به چشم نمی‌خورد.

## ۷. نقد و تحلیل نحوه‌ی رعایت قواعد عمومی نگارش و ویرایش

متن کتاب از جهت قواعد نگارش و ویرایش، مناسب است؛ با این حال، در بعضی از موارد، نکات ویرایشی و نگارشی رعایت نشده است؛ مانند کاربرد نامطلوب خط فاصله در صفحات ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۰۶، ۲۳۷، ۲۳۹ و... که در آن، فاصله‌ی بین کلمات رعایت نشده و خط فاصله، از کلمه جدا نشده است).

## ۸. نقد و تحلیل میزان روان و رسا بودن اثر

در خصوص نقد و تحلیل میزان روان بودن یا نحوه‌ی رسا بودن متن کتاب، باید اذعان نمود که متن کتاب تا حدودی رسا و گویا است. از این جهت، قلم نویسنده در بیان مسائل مطرح شده‌ی کتاب، سلیس و روان است و به خوبی توانسته مطالب را به مخاطب منتقل نماید.

## ۹. نقد محتوایی اثر از جهت نقد درون‌ساختاری

کتاب، در پاره‌ای از موارد، فاقد نظم درون‌ساختاری است؛ چرا که نه تنها برخی از مطالب آن با عنوان کتاب بی‌ارتباط بوده، بلکه بین این فصل‌ها نیز، ارتباط و انسجام منطقی خاصی دیده نمی‌شود؛ به عنوان نمونه، می‌توان از تجربه‌ی انسانی در قسمت

مقدمه نام برد که بدون هیچ‌گونه ارتباط و انسجام محتوایی لازم، به تجربه‌ی دینی و تجربه‌ی عرفانی در فصل دوم رسیده است؛ یا همچنین می‌توان از مبحث «امور بدیهی» در ذیل تجربه‌ی دینی در (فصل پنجم)، نام برد که بدون هیچ‌گونه استلزام منطقی خاصی، به مبحث «تجلی» در (فصل ششم)، رسیده است. این موارد، از جمله نمونه مواردی است که از انسجام و هماهنگی لازم برخوردار نمی‌باشد.

از جهت انسجام کلی نیز، می‌توان گفت که محتوای این کتاب اعم از عنوان بوده و از این حیث، پراکندگی مطالب آن، دقیقاً نمی‌تواند عنوان کتاب را پوشش دهد؛ بر این اساس، در برخی از فصل‌ها، بین محتوا و عنوان کتاب، ناهماهنگی و عدم انسجام دیده می‌شود. علاوه بر این، تذبذب دیدگاه مؤلف در باب تجارب دینی و تجارب عرفانی، مسئله‌ی دیگری است که مزید بر دیگر مشکلات شده است.

در این جا، برای آشکار ساختن این مشکلات، به پاره‌ای از موارد مذکور در متن کتاب اشاره می‌گردد:

- در این اثر، چه در قسمت فهرست و چه در ذیل عناوین فصل‌ها (چنان‌که در فصل چهارم دیده می‌شود)، و چه در قسمت عناوین درون متنی (مانند آن‌چه در صفحه ۷۰ دیده می‌شود)، و حتی در ذیل گزینش پاره‌ای از کلمات موجود در متن، از واژه‌های غیر انگلیسی استفاده شده است. این امر به نوبه‌ی خود، به عنوان یک نقطه ضعف در این کتاب محسوب می‌شود؛ چراکه در صورت لزوم استفاده از این اصطلاحات و واژه‌ها در قسمت عناوین یا درون متن، باید به صورت پاورقی به آن‌ها اشاره گردد. (اما این چنین کاری در کتاب حاضر، صورت نگرفته است؛ چنان‌که می‌توان به صفحات ۷۶، ۹۰، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۶۷، ۲۳۲، ۲۴۱ و... اشاره نمود).

علاوه بر این، در پاره‌ای از صفحات (مانند ص ۹۰)، به جای این‌که معادل یا ترجمه‌ی اصطلاح خاص یا واژه‌ی خاص، به صورت پاورقی نوشته شود، در جلوی خود آن اصطلاح یا خود آن واژه (در داخل متن کتاب)، آورده شده است که این امر، سبب خستگی و دلزدگی مخاطب شده و از لحاظ نگارشی نیز صحیح نخواهد بود.

- از شیوه‌ی پاورقی (پانوشت)، در این کتاب استفاده نشده است، بلکه موارد توضیحی، صرفاً به صورت پی‌نوشت در پایان کتاب ذکر شده است که این امر، تا حدودی دسترسی مخاطب به فهم مطلب را با مشکل مواجه می‌گرداند.



- در پاره‌ای از موارد، منبع در درون متن ارجاع داده شده است؛ اما در پایان کتاب، ارجاع کتاب‌شناسی ندارد. (مانند صص ۱۱۸ و ۱۱۹).
- در پاره‌ای از موارد، ارجاع درون‌متنی، فاقد شیوه‌ی معمول ارجاع دهی است (چنان‌که در ص ۱۱۸، سال ذکر نشده است)؛ یا در صفحات ۹۰ و ۹۱، اصلاً نویسنده، سال چاپ و شماره صفحه مشخص نیست).
- در پاره‌ای از موارد، به جای شیوه‌ی معمول ارجاع دهی درون‌متنی، مشخصات کتاب‌شناسی نیز در ذیل ارجاع ذکر شده است (به عنوان مثال می‌توان در صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹ مشاهده نمود).
- در پاره‌ای از موارد، ارجاع مطالبی که صورت گرفته است، فاقد منبع اصلی (دست‌اوّل و یا منابع مرتبط)، است؛ چنان‌که در صفحه‌ی ۹۰، به مفهوم «خداوند» از دیدگاه اسلام اشاره شده است؛ اما در این صفحه، هیچ‌گونه ارجاع به متون «دینی» دست‌اوّل مسلمانان، در آن دیده نمی‌شود.
- در مواردی از کتاب، واقعیات، یا تحریف شده است و یا مورد توجه قرار نگرفته است؛ چنان‌که به عنوان نمونه در صفحه‌ی ۹۱، هدف بعثت پیامبر اسلام (ص)، را «آموزش زبان» مربوط به قومش عنوان کرده است که این امر با رسالت حضرت ختمی مرتبت (ص)، منافات دارد. (بنابراین در این جا نه تنها به تحریف واقعیّت دست زده است، بلکه واقعیّت تاریخی را نیز مورد اجحاف و انکار قرار داده است).

### ۱۰. نقد منابع اثر

- در این کتاب، گرچه از منابع جدید و متنوع برای تبیین موضوعات استفاده شده است؛ با این حال، در باب تجربه‌ی دینی و همچنین تجارب عرفانی، از منابع جدید و مهمّ به قدر لازم، استفاده نشده است.
- منابع کتاب، در پایان کتاب ذکر شده است، تنوع و کمیّت آن‌ها، برای ارجاعات یک کتاب مناسب است؛ با این وصف، به جز منابعی از فلاسفه‌ی اگزیستانسیالیسم (مانند: هیدگر، نیچه) و منابعی از فلاسفه‌ی حیات (مانند: برگسون) و منابع دیگری همچون ماکس شلر و ...، از منابع درجه‌ی اوّل استفاده نشده است.

علاوه بر این، از جهت فرمت ارجاح دهی نیز، در بعضی از موارد، مانند: صفحه‌ی ۱۱۸، ارجاعاتی درون متن دیده می‌شود که فاقد مأخذ و منبع در پایان کتاب است. مطلب دیگر این‌که در کتاب حاضر، از آثار کسانی همچون: افلاطون، هیوم، کانت، ادموند هوسرل و... (در زمینه‌ی پدیدارشناسی)، آثار مایستر اکهارت (در زمینه‌ی عرفان)، آثار افلوطین، سنت اگوستین، پلانتینگا و... (پیرامون تجربه‌ی دینی)، استفاده نشده است. در باب دین اسلام نیز، بدون مراجعه به منابع اصلی این دین (اعم از قرآن، نهج‌البلاغه، احادیث، روایات، و یا تفاسیر مربوط به دین اسلام)، صرفاً به آثار مستشرقان اکتفا نموده است و در بین متفکران مسلمان نیز، صرفاً به آثار دکتر سیدحسین نصر، مراجعه نموده است که این گونه منابع، اولاً محدود بوده، ثانیاً جزء منابع دست دوم و همچنین جزء منابع دست سوم می‌باشد و ثالثاً به درستی نمی‌توانند به معرفی ابعاد مختلف اسلام بپردازد.

در خصوص ارجاعات درون‌متنی (بدون ذکر مأخذ در پایان کتاب)، باید بگوئیم که چنین ارجاعاتی در این کتاب، زیاد به چشم نمی‌خورد؛ اما در مواردی همچون ص ۱۱۸، ارجاعات درون متن دیده می‌شود که منبع این‌گونه از ارجاعات در قسمت منابع پایان کتاب، نیامده است، بلکه صرفاً منبع آن را به صورت پی‌نوشت در صفحات آخر کتاب ذکر کرده است.

علاوه بر این، باید به نکات دیگری پیرامون این مباحث، اشاره کنیم:

- از شیوه‌ی پاورقی (پانوشت)، در این کتاب استفاده نشده است، بلکه موارد توضیحی، صرفاً به صورت پی‌نوشت در پایان کتاب ذکر شده است که این امر دسترسی مخاطب به فهم مطلب را تا حدودی با مشکل مواجه می‌سازد.

- در پاره‌ای از موارد، منبع در درون متن ارجاع داده شده است؛ اما در پایان کتاب، ارجاع کتاب‌شناسی ندارد. (مانند صص ۱۱۸ و ۱۱۹).

- در پاره‌ای از موارد، ارجاع درون‌متنی، فاقد شیوه‌ی معمول ارجاح دهی است (چنان‌که در ص ۱۱۸، سال، ذکر نشده است)؛ یا در صفحات ۹۰ و ۹۱، عناوینی همچون: نویسنده، سال چاپ و شماره صفحه مشخص نیست).

- در پاره‌ای از موارد، به جای شیوه‌ی معمول ارجاح دهی درون‌متنی، مشخصات کتاب‌شناسی نیز در ذیل ارجاح ذکر شده است (به عنوان در صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹).

- در ارجاعات درون متنی، در پاره‌ای از موارد از یک اثر، به کرات ارجاع داده شده است که این امر، شیوه‌ی پسندیده و مناسبی نیست. علاوه بر این، در مواردی هم که نیازمند ارجاع بوده، استناد داده نشده است. با این وصف، در مواردی همچون: ص ۲۳۶، در ذیل ارجاع شماره‌ی ۶۴، به مطلبی استناد داده شده است که در آن، «وحدت‌گرایی» را با «بت‌پرستی» یکی گرفته است که این امر، مطلبی متناقض‌نما است.

از جهت امانت‌داری، باید گفت که در این کتاب، موازین مربوطه رعایت شده است.

### ۱۱. نقد وضعیت تحلیل و بررسی اثر

از جهت تحلیل و بررسی اثر، باید گفت که در این کتاب، نه تنها محتوای کتاب، بلکه آراء اندیشمندان مختلف نیز مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و در پاره‌ای از موارد نیز، کار تطبیقی بر روی اقوال آنان صورت گرفته است که این ویژگی، به عنوان نقطه قوت و امتیازی ارزنده برای اثر حاضر محسوب می‌شود.

علاوه بر این، نویسنده در پاره‌ای از موارد مانند: مبحث تجارب پدیداری، قدرت تجزیه و تحلیل، انتقال مطلب و ... توانمندی خود را نشان داده است؛ اما نویسنده در باب منابع دینی و همچنین در خصوص منابع معرفت‌شناسی، ضعیف عمل نموده و حتی در حیطه‌ی تخصص شخصی خود نیز (یعنی در حوزه‌ی پدیدارشناسی)، از امکانات و لوازم دیدگاه خود به قدر کافی استفاده نکرده است. به همین جهت با ورود در این مباحث، به راحتی می‌توان به خامی و ناپختگی اندیشه‌ی استاین‌باک در حوزه‌ی پدیدارشناسی پی برد.

با این وصف، نقطه ضعف کتاب، مربوط به تذبذب و عدم ثبات دیدگاه نویسنده بوده که در پاره‌ای از موارد (مانند تجارب دینی و عرفانی)، ناپایداری خود را آشکار ساخته است؛ به گونه‌ای که این ناپایداری و عدم ثبات در گفتار، نظرات وی را به صورت متناقض نشان داده است؛ چنان‌که استاین‌باک، تجربه‌ی دینی را، صرفاً محدود به یک تجربه‌ی راست‌کیش نمی‌داند، بلکه تجربه‌ای می‌داند که طیف گسترده‌ای از تجارب عرفانی، و دیگر تجاربی که از لحاظ کیفی مختلف‌اند را نیز پوشش می‌دهد.<sup>۹</sup>

به عبارت دیگر، هرچند استاین‌باک، بر تحدید و افتراق بین تجارب دینی از تجارب عرفانی می‌کوشد؛ اما در ماهیت عمل، آنچه می‌بینیم، چیزی جز تجارب دینی (یا حداقل، تجاربی که می‌توانند در حوزه‌ی دین مورد بررسی قرار گیرند)، نخواهد بود.

بنابراین، آنچه را که استاین‌باک، به عنوان تجارب عرفانی معرفی می‌کند، می‌توان آن‌ها را در ذیل تجارب دینی جای داد.

## ۱۲. نقد و تحلیل میزان نوآوری و روزآمدی اثر

کتاب حاضر، تا حدودی مشتمل بر نظریات جدید و به روز بوده و در خصوص مباحثی همچون: تجارب دینی و ظهور واقعیات و ..... متضمن درجه‌ای از خلاقیت و نوآوری است.

به همین جهت، استاین‌باک، با ارائه‌ی این امور، سعی نموده تا به نیازهای معرفت-شناسی جدید دینی و عرفانی پاسخ دهد.

## ۱۳. نقد و تحلیل میزان هماهنگی‌های محتوای علمی و پژوهشی اثر با اصول، مبانی و پیش‌فرض‌های آن

از جهت هماهنگی محتوای علمی و پژوهشی، کتاب حاضر، با اصول و پیش‌فرض‌های خود منطبق است و در این زمینه، نویسنده، سعی نموده تا به اهداف کتاب (که همان بررسی تعامل و کُش متقابل بین پدیدارشناسی و الهیات است)، جامه‌ی عمل بپوشاند تا بر این اساس، بین طیف گسترده‌ای از باورهای دینی با مسائل فلسفی، همچون: «بدهت»، «فردیت» و «غیریت» پیوند و ارتباط برقرار نماید. این در حالی است که در پدیدارشناسی هوسرل، التزام هستی‌شناسانه‌ی این امور کاملاً مشهود است. به این معنا که پدیدارشناسی در اندیشه هوسرل به عنوان روش خاصی پیرامون هستی‌شناسی و تبیین آن به کار می‌رود؛ یعنی «یک نوع شناخت‌شناسی برای رسیدن به هستی‌شناسی» (دارتیک، ۱۳۷۳، ص ۶). اما در پدیدارشناسی استاین‌باک نه تنها چنین التزامی مشهود نیست، بلکه در این پدیدارشناسی سعی می‌شود تا پدیدارشناسی را بیشتر از زوایای مختلف دینی مورد تبیین و بررسی قرار دهد. با این حال، می‌توان از این خبط استاین‌باک، عدول کرد و با معرفی وی به عنوان یک پدیدارشناس دینی، مواضع او را از جهت پدیدارشناسی دین مورد بررسی قرار داد؛ اما اشکال اساسی این‌جا مطرح می‌شود که استاین‌باک در این زمینه نیز، به عنوان یک پدیدارشناس دینی، به خوبی عمل نمی‌کند و صرفاً دین را به عنوان دستاویزی برای توجیه مفاهیم پدیداری و تجارب التفاتی و به ظاهر دینی خود به کار می‌برد.

صرف نظر از مبحثی که مختص دین اسلام است (که نیاز به نقد و بررسی بیشتری دارد)، سایر مباحث مطرح شده در کتاب، با ارزش‌های اسلامی، در تضاد نیستند.

#### ۱۴. نقد و تحلیل میزان انطباق و جامعیت اثر

در این کتاب، محتوا اعم از عنوان بوده و پراکندگی مطالب آن، دقیقاً نمی‌تواند در ذیل عنوان کتاب قرار بگیرد. به همین جهت عنوان کتاب از جهت نظم و ترتیب منطقی، در برگرفته‌ی تمامی مباحث نبوده و از این حیث نمی‌تواند همه‌ی مطالب را پوشش دهد؛ بر این اساس، در برخی از فصل‌ها، بین محتوای و عنوان کتاب، ناهماهنگی و عدم انسجام دیده می‌شود.

به دلیل عدم انسجام بین عنوان و محتوا، می‌توان به صراحت اذعان نمود که کتاب از جامعیت و سازگاری لازم برخوردار نیست. با این حال، برخی از فصل‌ها (همچون: فصل اول و فصل پنجم)، از حیث آموزشی و پژوهشی، قابلیت ارائه شدن را دارند و از این حیث می‌توانند به عنوان واحدهای فرعی و دروس کمکی مورد استفاده دانشجویان قرار گیرند. به جز فصل‌های (اول و پنجم)، مابقی مباحث، مطابق آخرین سرفصل‌های ارائه شده توسط وزارت علوم، تحقیقات و فناوری نیستند (البته در این فصل‌ها هم به تقریر و نقد و بررسی بیشتری نیاز دارد).

با این حال، به دلیل ساختار نامنسجم این کتاب، صرفاً برخی از فصل‌ها (همچون: فصل اول و فصل پنجم)، از حیث آموزشی و پژوهشی، قابلیت ارائه شدن را دارند؛ البته این فصل‌ها هم می‌توانند به صورت واحدهای فرعی و کمکی، مورد استفاده سرفصل‌های آموزشی قرار بگیرند.

#### ۱۵. نقد «چگونگی بهره‌گیری» از ابزارهای لازم علمی برای تفهیم موضوع و مسائل اثر از جهت نحوه و کیفیت استفاده و نوع به‌کارگیری

این کتاب، دارای مقدمه، فهرست مطالب، اصطلاحات عبری (یهودی)، فهرست اعلام و جمع‌بندی نهایی (در آخر کتاب)، است؛ همچنین، در ص ۷۵، از نمودار استفاده شده است. با این وصف، کتاب، فاقد جدول، تصویر، تمرین، نقشه و ..... است. در نقد و بررسی این موارد، باید بگوئیم که مقدمه و جمع‌بندی کتاب، گویا و مبسوط است؛ اصطلاحات عبری (یهودی)، کامل است؛ اما این کتاب، به واژه‌نامه‌ی اسلامی و مسیحی هم نیاز دارد که در این قسمت باید به صورت واژه‌نامه‌ی جداگانه ذکر شود.

## ۱۶. نقد و تحلیل میزان دقت در کاربرد اصطلاحات تخصصی و معادل‌سازی‌ها از جهت روان و رسا بودن نزد مخاطبان تخصصی

در این کتاب، معادل‌سازی و استفاده از برخی اصطلاحات نامتداول است؛ مانند: واژه‌ی «givenness»، «vertical» که این اصطلاحات مبهم و نامتداول هستند. یا استفاده از اصطلاحات ترکیبی مانند: «De-Limitation»، «good-in-itself-for-me» و «origin-originating» که کاربرد این گونه اصطلاحات برای مخاطب، نامفهوم و گنگ می‌باشد. علاوه بر این از واژه‌های غیر انگلیسی استفاده شده، بدون این‌که این واژه‌ها به صورت پاورقی ذکر شود و یا این‌که معادل آن‌ها در پاورقی مطرح گردد؛ مانند واژه‌ی «tezedaka» در ص ۲۴۱.

## ۱۷. نقد و تحلیل رویکرد کلی

صرف‌نظر از مباحثی که مختص دین اسلام است (که نیاز به نقد و بررسی بیشتری دارد)، سایر مباحث مطرح شده در کتاب، با ارزش‌های اسلامی، در تضاد نیستند. بر این مبنا، بعضی از مباحث این اثر (که قبلاً ذکر کردیم)، می‌تواند به عنوان متون فرعی، مورد پژوهش قرار گیرد و حتی به عنوان سرفصل‌های آموزشی نیز، مورد استفاده قرار بگیرد.

این اثر، می‌تواند پیرامون مباحث مربوط به فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی عرفان، معرفت-شناسی مفید واقع شود؛ با این حال، اهمیت آن، به صورت فرعی و غیر مستقیم خواهد بود.

## ۱۸. نقد و تحلیل نحوه کاربرد اثر در برنامه‌های آموزشی از جهت پیشنهاد آن برای استفاده در مقاطع آموزشی و رشته‌های درسی مختلف

این اثر، می‌تواند به عنوان دروس فرعی آموزشی در عرصه‌های مختلف آموزشی همچون: معرفت‌شناسی، عرفان، فلسفه‌ی دین و ... مورد پژوهش قرار گیرد. مقاطعی که این دروس، ممکن است در آن ارائه شود، مقطع کارشناسی ارشد و دکترا خواهد بود؛ بدین ترتیب که درس معرفت‌شناسی در مقطع دکتری و دروس: فلسفه دین، پدیدارشناسی و درس عرفان در مقطع کارشناسی ارشد، قابلیت ارائه شدن را دارند.

## ۱۹. نقد و تحلیل جایگاه اثر

این کتاب، از جهت روشی، بر مبنای روش پدیدارشناسی قرار دارد و بر اساس این روش می‌کوشد تا به توصیف و تبیین تجارب انسانی بپردازد و از این رهگذر، افتراق و اشتراک بین تجارب دینی و تجارب عرفانی را آشکار ساخته و آن‌ها را بر اساس روش پدیدارشناسی مورد تحلیل و بررسی بیشتری قرار دارد.

نویسنده، صرفاً خود را ملتزم به ظواهر امر ساخته است، در حالی که از اصول حاکم بر پدیدارشناسی پیروی نکرده؛ چنان‌که از بین این اصول، صرفاً به مسئله‌ی «بدهت» روی آورده است.

استاین‌باک، در باب این مسئله نیز، نه تنها لوازم پدیدارشناسی را به درستی به جا نمی‌آورد، بلکه ملزومات معرفت‌شناختی این مسئله را نیز، تا حدودی نادیده می‌گیرد. عدم ثبات دیدگاه وی پیرامون تجارب دینی و تجارب عرفانی، به خوبی گویای این واقعیت بوده و ما را به چالش‌های معرفت‌شناسی این دیدگاه رهنمون می‌سازد. بدین ترتیب، استاین‌باک، با این‌گونه تذبذب فکری و پریشانی خاطر، وارد عرصه‌ای از تناقضات می‌شود.

چالش دیگری که دیدگاه استاین‌باک با آن مواجه است، دیدگاه میناگرایی است؛ بدین معنا که وی از یک طرف، با انتقاد جدی از میناگرایی، آن را هم‌ردیف با بت‌پرستی می‌داند و از طرف دیگر، با پذیرش ناآگاهانه‌ی تئوری مطابقت، عملاً به دیدگاه میناگرایی روی می‌آورد (یعنی هر چند از پذیرش این کار ممانعت می‌ورزد؛ اما نتیجه‌ی کار وی، او را به سوی پذیرش دیدگاه میناگرایی سوق می‌دهد).

تنها راه برون رفت از این تناقضات، پایبندی و التزام به روش پدیدارشناسی و رعایت موازین معرفت‌شناسی مربوط به این روش خواهد بود.

## ۲۰. پیشنهادات

- نویسنده‌ی کتاب باید علاوه بر پیروی از روش پدیدارشناسی، به اصول و مبانی این دیدگاه و الزامات مربوط به آن نیز، پایبند باشد.
- در این کتاب، بایستی از آثار کسانی همچون: افلاطون، هیوم، کانت، ادموند هوسرل و... (در زمینه‌ی پدیدارشناسی)، آثار مایستر اکهارت (در زمینه‌ی عرفان)، و آثار افلوپین، سنت آگوستین، پلانتینگا و... (پیرامون تجربه‌ی دینی)، استفاده شود.

- در این اثر، باید مرز بین حوزه‌ی تجارب دینی از حوزه‌ی تجارب عرفانی، کاملاً مشخص و متمایز گردد.
- در این کتاب، به جای پی‌نوشت، غالباً بایستی از شیوی پانوست هم استفاده شود.
- در این اثر، از منابع دست اول و منابع جدید بیشتر استفاده شود.
- در این کتاب، از اصطلاحات و واژگان نامأنوس کمتر استفاده شود.
- در این اثر، ارجاعات درون‌متنی به درستی انجام شود.
- در این کتاب، در صورت ارجاعات درون‌متنی، حتماً منبع این ارجاع در قسمت کتاب‌نامه ذکر شود.
- در این اثر، انسجام و سازگاری بین مباحث و فصل‌ها کاملاً رعایت شود.
- عنوان این کتاب، باید به گونه‌ای باشد که همه‌ی فصل‌ها و مباحث را از جهت منطقی پوشش دهد و انسجام و هماهنگی لازم بین این فصل‌ها و مباحث را فراهم سازد.

## ۲۱. نتیجه‌گیری

آنتونی جی. استاین‌باک، بیشتر از آن‌که دغدغه‌ی مسائل علم‌المعرفتی (معرفت‌شناسی) داشته باشد، علاقمند و دلمشغول به مباحث پدیدارشناسانه بوده است؛ به گونه‌ای که این ویژگی سبب شده تا وی را از پرداختن به مباحث معرفت‌شناسانه دور نگه دارد.

این امر، در نگاه اول، طبیعی به نظر می‌رسید؛ چرا که وی، در مقام یک پدیدارشناس، درصدد بود تا به کمک این روش بتواند به توصیف پدیدارشناسه‌ی تجارب دینی و همچنین تجارب عرفانی بپردازد.

بر این اساس، استاین‌باک، مفهوم «بدهت» را نه از دیدگاه معرفت‌شناختی، بلکه از زاویه‌ی پدیدارشناسی مورد تبیین و بررسی قرار می‌دهد. در این‌جا نیز، وی پایبند و ملتزم به توصیف ابعاد پدیداری این مفهوم نمی‌گردد، بلکه صرفاً می‌خواهد بدیهی بودن تجارب دینی یا بدهت خاص تجارب عرفانی را آشکار نماید.

علاوه بر این، در حوزه‌ی تجارب عرفانی نیز، نه تنها از حدود مواضع پدیدارشناسی عدول می‌نماید، بلکه خود را از هر گونه پیش‌فرض دینی یا جهت‌گیری فلسفی، مبراً می‌سازد.



استاین‌باک، در تأکید بر استقلال داشتن تجارب عرفانی، تا آن‌جا پیش می‌رود، که گویی از طرفداران متعصب تئوری مطابقت است؛ با این حال، شدیداً از دیدگاه مبنایابی، انتقاد می‌کند و آن را هم‌پایه‌ی بت‌پرستی می‌داند به همین جهت در این‌جا نیز، دچار تناقض گویی می‌گردد.

مسئله‌ی دیگری که به ابهام و پیچیدگی دیدگاه استاین‌باک، می‌افزاید، نگرش منفی وی نسبت به تجارب دینی است؛ وی، در این زمینه، تا آن‌جا پیش می‌رود که این تجارب را ناشی از توهم شخص دیندار دانسته و بدین ترتیب، آن‌ها را به عنوان اموری فریب‌آمیز و توهم‌برانگیز معرفی می‌نماید.

بنابراین، گرچه، استاین‌باک را می‌توان از جهت پرداختن به توصیف پدیداری تجارب دینی یا تجارب عرفانی، مورد تقدیر و قدردانی داد؛ اما با این وصف، وی نه در مقام یک پدیدارشناس، توانست تا این مفاهیم را از جهت اصول و موازین پدیدارشناسی مورد توصیف و تبیین قرار دهد و نه در مقام یک دین‌پژوه و دین‌ورز، موفق به انجام این کار گردید.

عدم توجه استاین‌باک به مبانی معرفت‌شناسی و تذبذب فکری وی در باب تجارب دینی و تجارب عرفانی، عدم انسجام و هماهنگی لازم بین مطالب کتاب و .....، به عنوان نقاط ضعفی به شمار می‌روند که در ارزیابی از اثر استاین‌باک قابل ملاحظه و مشهود خواهند بود.

## پی‌نوشت

۱. پدیدارشناسی و عرفان

۲. «استاین‌باک»، اذعان می‌دارد که اگر «تجربه‌ی دینی» محدود به عرصه‌ی «حضور» باشد، آن‌چه فراتر از آن فرض شود، به قلمرو «مطلق» مربوط می‌شود که امری غیر قابل اعتماد خواهد بود. به زعم وی، داشتن چنین تجاربی، کاملاً خود فریبنده و توهم‌برانگیز است؛ چنان‌که به عنوان نمونه، می‌توان ویژگی «تعیین‌دادگی» در عرصه‌ی تجربه‌ی «دینی» را مثال زد که امری کاملاً فریبنده و توهم‌برانگیز است. ر.ک: Steinbock. Anthony *“Phenomenology and Mysticism”* p 120.

۳. ر.ک.: Steinbock. Anthony *“Phenomenology and Mysticism”* p 241.

۴. ر.ک.: Steinbock. Anthony *“Phenomenology and Mysticism”* p 241.

۵. ر.ک.: Steinbock. Anthony *“Phenomenology and Mysticism”* pp 118-119.

### کتاب‌نامه

- امیری، مصطفی، (۱۳۸۸) «زندگی و حیات علمی: سال‌شمار زندگی هوسرل»، تهران: کتاب ماه و فلسفه، شماره ۲۹.
- خاتمی، محمدرضا، (۱۳۸۲) «پدیدارشناسی دین»، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- خسروپناه، عبدالحسین، (۱۳۸۵) «پدیدارشناسی از دیدگاه هوسرل و منزلت آن دین در آن»، تهران: فصلنامه علوم انسانی، سال اول، شماره ۲.
- دارتیک، آندره، (۱۳۷۳) «پدیدارشناسی»، ترجمه محمود نوالی، تهران: انتشارات سمت.
- ریخته‌گران، محمدرضا، (۱۳۸۰) «پدیدارشناسی چیست»، تهران: فصلنامه فلسفه، شماره ۲ و ۳.
- هلد، کلاوس، (۱۳۹۰) «هایدگر و اصل پدیدارشناسی»، تهران: فصلنامه فلسفه، شماره ۴۴.
- هوسرل، ادموند، (۱۳۸۱) «تأملات دکارتی»، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: جلد اول، نشر نی.

Steinbock. Anthony. J,2007, “Phenomenology and Mysticism” (The Verticality of Religious), U.S.A: Indiana University press.